



### سورة حمد (فاتحة الكتاب) مکی و دارای ۷ آیه است.

{ ۱ } به نام خدای بخشنده مهربان	بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ①
{ ۲ } ستایش و سپاس خدایی راست که پروردگار جهانیان است.	الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ②
{ ۳ } آن خدای مبدأ رحمت همگانی و رحمت خاص.	الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ③
{ ۴ } مالک روز جزا.	مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ ④
{ ۵ } تنها به سوی تو می‌گراییم و تو را عبادت می‌کنیم و تنها از تو کمک می‌خواهیم.	إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ ⑤
{ ۶ } ما را به راه راست هدایت فرما.	اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ⑥
{ ۷ } راه چنان مردمی که بر آن‌ها نعمت ارزانی داشتی، نه کسانی که مورد غضب شده‌اند و نه گمراهان. <sup>۱</sup>	صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ ⑦

### شرح کلمات

اسم به دلالت مشتقاتش، از «سمو»، به معنای علو است، نه از «سمة» به معنای

۱. کلمه «غیر» مجرور است و بدل از «هم» در «علیهم» یا بدل از «الذین» و یا نعت و صفت برای «الذین» است، لذا ترجمه دقیق آیه چنین است: «ما را به راه راست هدایت کن؛ راه آنان که نعمتشان دادی که آنان نه مورد خشم قرار گرفته‌اند و نه گمراهند». کوشا، محمدعلی، مقاله «نقد ترجمه آیات در تفسیر پرتوی از قرآن»، آینه پژوهش، شماره ۱۱۹، صص ۳۶-۴۴.



نشانه؛ زیرا نام و عنوان مردم نامی، یا صفات و آثار معروف اشخاص و موجودات، موجب بلند [آوازه] شدن و به چشم آمدن چهره و مشخصات آن‌ها می‌گردد. تنها در جمله «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» است که همزه با برخورد به «باء» در نوشتن می‌افتد.

اللَّهُ مخصوص و عِلْم برای حقیقت و ذات مقدّسی است که جامع همه کمالات و منزّه از هر نقص است. آنچه با این نام مورد توجه می‌باشد همان مبدئیت همه کمالات است، نه ذات؛ چه ذات الهی برتر از تصوّر، تعقل، تحدید عقل و ذهن محدود است. و آنچه مطلوب و مورد توجه انسان است همان مبدأ صفات و کمالاتی است که در جهان ظهور نموده. پس کلمه اللّهُ، با آنکه عنوان ذات و عِلْم است، به معنای وصفی است. اصل لغوی آن هم به همین معنای وصفی دلالت دارد: که «أَلَهٌ» به معنای عَبْدٌ، تَحْيِيرٌ، تَضَرُّعٌ و سَكَنٌ آمده. «اله» بر هر معبودی اطلاق می‌شود، چه حق و چه باطل. «اللّهُ»، با حذف همزه و اضافه شدن الف و لام، نام همان معبود بحق است. پس، «اللّهُ» نام جامع صفات است و صفات هر یک نام و عنوان این حقیقت جامع‌اند. «طالقانی و زمانه ما»

الرّحمن الرّحيم: هر دو از رحمت است. «رحمان»، بر وزن «فعلان»، برای مبالغه است و از جهت افزایش بنای کلمه،<sup>۱</sup> دلالت بر رحمت واسع و افزایش آن دارد. «رحيم» دلالت بر رحمت مخصوص و محدود می‌کند؛ یا «رحمان» صفت ذاتی است و «رحيم» رحمت اضافی؛ یا صفت اوّل، مانند عطشان، عارضی است و صفت دوم، مانند علیم و حکیم، ذاتی است.

در روایات آمده [است که صفت] رحمان [رحمت است نسبت] به همه

۱. یعنی افزایش الف و نون بر فاء و عین و لام، در ساختار کلمه، از لحاظ معنا نیز دارای گسترش و افزایش است.



موجودات و [صفت] رحیم [رحمت است نسبت] به مؤمنان؛ یا رحمان در دنیا و آخرت است و رحیم در آخرت.<sup>۱</sup> از حضرت صادق علیه السلام مروی است<sup>۲</sup> که رحمان اسم خاص برای صفت عام است و رحیم اسم عام برای صفت خاص.<sup>۳</sup> رحمان در آیات و تعبیرات مطلق آورده می‌شود،<sup>۴</sup> ولی رحیم اضافه می‌شود: رَحِيمٌ بِعِبَادِهِ، رَحِيمٌ بِالْمُؤْمِنِينَ.

این دو صفت برای الله است و می‌شود که بدل یا عطف بیان از «اسم» باشد؛ یعنی آن نامی که رحمان و رحیم است.

### اثر فکری و اخلاقی کلمه بسم الله و تکرار آن

قرآن که یکتا کتاب توحید و برای آخرین [مرحله] تکامل فکری بشر است، سوره‌هایش با جمله «بسم الله الرحمن الرحيم» آغاز می‌گردد تا انسان را متوجه سازد که همه تعالیم و دستورهایش از مبدأ حق و مظهر رحمت است (جز سوره «توبه» که آیاتش نماینده قهر و خشم بر مردم لجوج کینه ورز با حق و خیر و اعلام قطع رابطه رحمت با آنها است). دستور گفتن این کلمه، [در آغاز هر گفتار و کردار به مسلمانان] برای همین است که روی فکر و دل را از غیر خدا برگرداند، تا انسان همه جهان و هر عملی را از منظر توحید بنگرد و از پراکندگی فکری به سوی

۱. «عن عبد الله بن سنان قال: سألت ابا عبد الله عليه السلام عن تفسير بسم الله الرحمن الرحيم قال: ... الرحمن بجميع خلقه و الرحيم بالمؤمنين خاصة»، كليني، محمد بن يعقوب، الكافي، همان، ج ۱، ص ۱۱۴، ح ۱؛ البحرانی، البرهان في تفسير القرآن، دارالكتب الاسلاميه، قم، ج ۱، ص ۴۳، ح ۱.

۲. «روى عن الصادق عليه السلام انه قال: الرحمن اسم خاص بصفة عامة و الرحيم اسم عام بصفة خاصة»، الطبرسي، فضل بن الحسن، مجمع البيان في تفسير القرآن، دارالمعرفة، بيروت، دوم، بی تا، ج ۱، ص ۹۴.

۳. چون غیر خداوند به این صفت متصف نمی‌شود.

۴. یعنی رحیم به عنوان اسم بر همگان (عموم مردم) گفته می‌شود و مانند رحمان اسم خاص خداوند نیست، ولی صفت اوست که شامل افراد خاصی می‌شود نه شامل همگان.



وحدت و ارتباط گراید؛ و نام‌هایی که از بت‌ها و قدرتمندان در آغاز کارهای مهم، عرب و غیر عرب، از خاطر می‌گذرانند یا به زبان می‌رانند، بزداید و مَهرِ نام خداوندِ مبدأ مهر و رحمت و خیر را بر دل‌ها و زبان‌ها زند؛ تا با توجّه به این نام، در اقدام به هر عمل، قدرتی بیشتر از قدرت استعدادی خود بگیرد و به کار برد و تنها به قدرت محدود خود متکی نباشد. با این توجّه، نیروی عمل و امید به نتیجه بیشتر است؛ بلکه عمل، عین نتیجه است، زیرا نتیجه هر عملی کسب قدرت است. این اندیشه خود تحصیل قدرت و صورت بقا بخشیدن به عمل است. پس، اگر عمل به نام غیر خدا یا با غفلت از نام خدا انجام گرفت، آن بهره و نتیجه‌ای که عمل خردمندانه انسانی را می‌سزد به دست نخواهد آمد؛ چنان که بزرگان دین گفته‌اند: هر عملی که با «بسم الله» آغاز نگردد بریده و ناقص است.<sup>۱</sup>

بشر که خود را در این جهان و در برابر عوامل و مناظر آن ناتوان می‌بیند، خواه ناخواه پناه و ملجأی می‌جوید؛ و چون از نتایج اعمال خود بی‌خبر و در هراس است، توجّه به قدرتی می‌نماید تا دل خود را مطمئن دارد و از اضطراب در اقدام، خود را برهانند. بدین جهت، همه ملل کارهای مهم را به نام خدایان و ارباب انواع و سلاطین آغاز می‌کرده‌اند. قرآن تعلیم می‌دهد که به نام خداوند رحمان و رحیم آغاز کنند، و فکر خود را به او بپیوندند، تا از پراکندگی و نگرانی برهند. آن خدایی که، مانند ارباب انواع و سلاطین و بت‌ها، کینه جو و بدخو و هوس باز نیست؛ که وقتی بر سر مهر باشد، گاهی به خشم آید، با مردمی سر صلح داشته باشد و با دسته‌ای در جنگ و ستیز به سر برد؛ چنان که در تاریخ از این افسانه‌های جنگ و صلح و مهر و

۱. «عن علی ع (فی حدیث)... ان رسول الله ص حدثنی عن الله عزوجل انه قال: کل امری ذی بال لا یتذکر بسم الله فیهِ فهو ایتر»، الحرالعالمی، وسایل الشیعه، همان، ج ۴، ص ۱۱۹۴، ح ۴. مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۳۵، ح ۱.



خشم خدایان بسیار است.

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» حمد: مدح، شکر و سپاسگزاری در برابر نعمت و دستگیری است، بدون توجه به کمال و مقام صاحب نعمت. مدح، ستایش ممدوح است از جهت کمال و جمال آن، بی توجه به نعمت و احسان. «حمد» جامع معنای شکر و مدح است؛ بدین جهت، گاه به معنای شکر، یعنی سپاسگزاری آمده است، و گاه به معنای مدح یعنی ستایش. الف و لام «حمد» ممکن است برای جنس باشد؛ یعنی طبیعت و جنس حمد [خاص خداوند است]. یا، به قرینه «رَبِّ الْعَالَمِينَ»، برای استغراق باشد؛ یعنی هر حمدی از هر حامدی، چه با زبان بیان یا زبان وجود - که ظهور کمال و تربیت است - مخصوص آن ذات مبدأ کمالی است که تربیت کننده همه عالم هاست.

رَبِّ را می توان مصدر از «رَبِّي، يَرْبُو»، یا از «رَبَّ يَرْبُ» مانند «نَمَّ يَنْمُ»، گرفت. [این اسم] به معنای وصفی از جهت مبالغه است؛ یعنی آن مبدئی که صفت ذاتی او کامل نمودن، فرا آوردن و رساندن موجودات و جهانیان است به کمالاتی که بر آن‌ها می سزد.

### کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

عالمین جمع «عالم» است. نظام و همبستگی هر سلسله‌ای از موجودات را که تحت قوانین مخصوص می باشند عالم گویند؛ زیرا این نظم و همبستگی است که مورد تعلق علم می گردد؛ مانند عالم جمادات، نباتات، حیوانات، ستارگان و فرشتگان. این گونه جمع با یاء و نون برای اندیشندگان است. در اینجا یا مقصود موجودات صاحب عقل و اندیشه است، یا همه موجودات و عوالم آنهاست، از جهت نوعی شعور یا استعدادی که در همه است؛ یا از این نظر که سیر کمالی همه موجودات، رسیدن به عقل و ظهور آن است. و این [مفهوم] با کلمه «رَبِّ» سازگار است که نظر به نهایت تربیت باشد.



گرچه جمله «الحمد لله» خبری است، معنای انشاء را در بردارد؛ یعنی آنچه از خیرات، نیکی‌ها، نعمت‌ها و کمالاتی را که عقل اندیشنده درک کند، با این جمله اظهار می‌دارد. از آنجا که عقل از درک همه [نعمت‌های خداوند] ناتوان است، می‌باید از زبان خداوند و با تلقین او که محیط به همه [وجود] است، اظهار دارد تا وظیفه حمد را بهتر به انجام رساند. الف و لام استغراق، در «الحمد»، و لام اختصاص به «الله»، که جامع همه کمالات و مبدأ همه خیرات است، با توصیف به ربوبیت، حصر را می‌رساند. بدین معنی که هر نعمت و کمالی در هر موجودی، به هر صورتی که هست، از آن مبدأ و ذات مقدس است. جمله‌های بعد مانند شاهد و دلیل است برای این حصر و اختصاص؛ زیرا [خدای تعالی] مرتبی همه عوالم است؛ یعنی افزاینده همه است از جهت ذات و صفات. پس، هر نعمتی از اوست و هر حمدی از هر حامدی، با توجه و بی توجه، با واسطه و بی واسطه، برای اوست؛<sup>۱</sup> زیرا همه نعمت‌ها و کمالات، او را آشکار می‌سازند، چون انسان جامع کمالات موجودات دیگر است، مقام جامع حمد را دارد و ابراز این کلمه که در حقیقت توجه به استعدادهای درونی و امید به هر کمال و پیشرفتی است، تنها انسان را می‌سزد.

### تکرار حمد و صفت رحمت چه اثری دارد؟

همین انسان است که چون گرفتار کوتاه نظری و تارهای تخیلات و اوهام گردید و از استعدادهای درونی خود و شایستگی مقام حمد غافل شد، بند بندگی غیر خدا را - که کمال مطلق است - برگردن می‌نهد و در برابر هر شیخ بی‌روح و ناتوانی سر

۱. «وَلَا يَحْمِدُ حَامِدٌ إِلَّا زَيْدَهُ»، و هیچ ستایشگری [نباید کسی] جز پروردگارش را سپاس گزارد و ستایش کند.

امام علی عليه السلام، نهج البلاغه، خطبه ۱۶.



تعظیم فرود می آورد و زبان به حمد و مدح قدرتمندانِ تهی و ناتوان می‌گشاید. با شعور به حقیقتِ حمدِ خدای، که توجّه به قوای درونی و چشم‌گشودن به جهان بزرگ است، می‌تواند آدمی از این بندها برهد و از این محیط تاریک بجهد و روی دل را از غیر خدا برگرداند و عقل و استعدادهاى خفته را بیدار و فعال گرداند و از ذلت و در یوزگی به آستانه غیر خدا به عزّت و سرفرازی حمد و ثنای پروردگار برسد. انسان، با تارهای تخیلات و اوهام بی پایه و ترس و هراس بی مایه، برای خود محیطی تاریک، رنج آور، وحشتناک، سراسر تزاحم و درد و رنج به وجود می‌آورد که در نتیجه به خود و جهان بدبین می‌گردد. و در میان چنین محیطی، مانند حشره و کرم به گرد خود می‌پیچد و در میان بافته‌های خود ناامید و مأیوس و سست می‌لمد و پس از چندی جز پوستی از او باقی نمی‌ماند. تعلیم حمد برای ایجاد امید و رهایی از این محیط است. کلمه حمد مانند حله‌ای نورانی است که محیط تاریک و محدود محرومیت و تنازع در بقا را بپوشاند و از برابر چشم دور دارد. چشم را به جهان سراسر جمال، نعمت و تربیت بگشاید و با دیده خیربینی به جهان بنگرد و درد و رنج بدبینی و شراندیشی را از یاد ببرد. و حمد و ستایش را تنها برای مبدئی داند، که لطفِ تربیتش سراسر عالم را فرا گرفته؛ هر ناتوانی را توانا می‌گرداند؛ هر بی‌جانی را جان می‌بخشد و فراخور احتیاجش ساز و برگ زندگی به او می‌دهد و از آنچه هست برترش می‌سازد تا به جمال عقلش می‌آراید. آن‌گاه برای تکمیل تربیت، پیغمبران و خردمندان عالیقدر را برمی‌انگیزد و شرایع و قوانین در جلوی راهش می‌گذارد و تربیت تکوینی را با تشریح تکمیل می‌سازد. از این روست که در قرآن کریم که ظهور تربیت و اراده حق است، آیات تکوین و تشریح با هم آمده و همه را اثر قانون تربیت می‌شمارد.

با این بیان، حقیقت کلمه «حمد» به اندازه پهنای جهان بزرگ توسعه دارد. هر چه



بیشتر اسرار جهان باز شود و خرد انسان پیش تر رود و مجهولات نظام عالم طبیعت و نباتات و حیوانات ریز و درشت و بُعد اختران و سازمان درونی و بیرونی جانداران بیشتر معلوم گردد، حقیقت حمد و توجّه به تربیت جهان بیشتر تحقق می‌یابد و معنا و واقعیت آن عمیق‌تر و وسیع‌تر می‌گردد.

در تکرار کلمه «الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ»، پس از «رَبِّ الْعَالَمِينَ»، لطف مخصوصی نهفته است: ربوبیت حق، از جهت قهر و غلبه و فشار بر موجودات نیست؛ بلکه از جهت دو رحمت عام و خاص است که موجودات در پرتو این دو نوع رحمت پرورش می‌یابند. هر مربّی و معلم و حاکمی آن‌گاه تربیتش به ثمر می‌رسد، که با مهر و محبت باشد و [در حقیقت] نظام تربیت خلق با خالق و انسان و جهان هماهنگ شود. پس، اگر «بِسْمِ اللَّهِ...» جزء سوره هم شمرده شود، این کلمه «الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ» [در حقیقت تکرار نیست. در «بِسْمِ اللَّهِ...» که آغاز سوره است، رحمان و رحیم وصف بلاواسطه اسم ذات می‌باشد و در سوره حمد وصف با واسطه ربوبیت است که مقیدتر و محدودتر می‌شود.

رحمت، در انسان عاطفه و احساس لطیفی است که منشأ حس کمک [رساندن] و خیراندیشی و خیرخواهی می‌گردد؛ چنان‌که از برآوردن تقاضای این عاطفه، بدون نظر به پاداش، لذت می‌برد. اما درباره خداوند، از جهت آثار و ظهور رحمت است، نه تأثر و انفعال. این عاطفه خیر [خواهی] یا خوی انسانی، مانند دیگر استعدادها و فضایل، در ضمیر انسان نهفته است. توجّه به مبدأ رحمت و آثار آن و تکرار کلمه «الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ» این عاطفه را بیدار می‌سازد و به کار می‌اندازد، تا آنکه قلبش سرچشمه رحمت می‌گردد و از زبان و عملش به سوی دیگران جاری می‌شود. اثر تکرار و تذکر همه صفات و نام‌های خداوند همین است که معنا و حقیقت آن در انسان مستعد ظهور می‌کند.





«مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ»: قرائت «مالک» و «مَلِک» دو قرائت مشهور است. بعضی قرائت اول را پسندیده‌اند، بعضی دوم را.<sup>۱</sup> در آیات دیگر، خداوند هم به مالک توصیف شده هم به ملک.<sup>۲</sup> ملک (پادشاه) متصرف در اداره کشور است. مالک (دارا) به هر گونه تصرفی نسبت به آنچه دارد تواناست. و هر چه قدرت تصرف بیشتر باشد، مالکیت بیشتر است. اگر چه مالکیت را در دنیا امری قراردادی و اعتباری می‌شمرند، ولی ریشه آن همان قدرت تصرف در موجودات قابل تصرف است. بدین جهت، چون ما نه قدرت تصرف و تدبیر در قوا و اعضای خود داریم و نه احاطه علمی به آن‌ها، مالک آن‌ها نیستیم. پس، قلمرو تصرف ما محدود به همان افعال و آثار فعل ماست، که از مبدأ اختیار و اراده است. پس، مالکیت بحق، اختیار در تصرف است که منشأ آن علم و قدرت نسبت به مُلک [یا مِلک] می‌باشد.

«یوم»: به حسب لغت، میان طلوع و غروب آفتاب است. و در اصطلاح، به عصر و زمان و دوره‌ای که در آن حادثه تاریخی روی داده است گفته می‌شود، «از جهت ظهور و به چشم آمدن آن حادثه»؛ همان طور که پس از طلوع آفتاب، دیدنی‌ها از پرده تاریکی بیرون می‌آیند. چنان که گفته می‌شود یوم قدرت، سلطنت، حرب، خلقت و مانند آن‌ها. قرآن کریم از دوره‌های تکوین آسمان و زمین به «ایام» تعبیر می‌کند: ﴿وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ﴾.<sup>۳</sup>

«دین» یعنی جزا. گویا شریعت را از آن جهت دین گویند که آثار و جزای نیک و بد اعمال را بیان و ثواب و عقاب هر عملی را معین می‌کند. شاید هم کلمه «دین» از لغات دخیل است؛ چنان که شبیه آن در ریشه‌های لاتین و در فارسی باستان و اوستا

۱. ن. ک: الطبرسی، همان، ص ۹۷-۹۸. العیاشی، التفسیر، همان، تهران، ج ۱، ص ۲۲-۲۳، ح ۲۱-۲۲.

۲. مالک در آل عمران (۳)، ۲۶؛ مَلِک در طه (۲۰)، ۱۱۴. المؤمنون (۲۳)، ۱۱۶. الحشر (۵۹)، ۲۳؛ الجمعة

(۶۲)، ۱؛ الناس (۱۱۴)، ۲.

۳. «و اوست کسی که آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید». هود (۱۱)، ۷.



عیناً موجود است.<sup>۱</sup>

### «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» یعنی چه؟

اراده آزاد و اختیارِ عمل از امتیازات مخصوص آدمی است. بر اساس همین اختیار و آزادی است که کارهای انسان دارای ارزش نیک یا پاداش بد می‌گردد، و شرع و عرف آن را به حساب می‌آورند. و همین [اختیار] منشأ تکلیف می‌باشد. از آنجا که حقیقت مالکیت، حق تصرف کامل است و انسان، آزاد و متصرف در عمل است، پس مالکیتِ عمل موهبتی است که به وی داده شده است. این اختیار و مالکیت عمل، از تصور و اختیار و عزم تا انجام [فعل] است. همین که عمل، به هر صورت و نوعی انجام یافت، از اختیار و مالکیت انسان عامل خارج می‌شود، و در شرایط و تحت قوانینی که از اختیار و اراده انسان بیرون، یعنی در مالکیت خداوند است، آثار و نتایجی بر آن مترتب می‌گردد؛ چنان که ما تا آنجا اختیار داریم که سخنی را بگوییم یا نگوییم، یا کلید برقی را روشن یا خاموش کنیم، ولی آثار و نتایج سخن در نفوس و افکار، یا تبعات به کار افتادن یا خاموش شدن دستگاه یا چراغ، از اختیار ما بیرون است.

۱. برخی از زبان شناسان نیز یکی بودن این واژه را در زبان‌های سامی و آریایی بر سبیل توارد می‌دانند. «در سانسکریت و درگات‌ها و دیگر بخش‌های اوستا مکرر کلمه «دَنتا» آمده است و درگات‌ها به معانی کیش و خصائص معنوی، شخص معنوی و وجدان به کار رفته است و به معنی اخیر دین یکی از قوای پنج‌گانه باطن انسان است. اما در عربی از ریشه دیگر و مأخوذ از زبان‌های سامی است و تازبان این کلمه را مع الواسطه از زبان آگدی گرفته‌اند... در عبری و آرامی دین و دِیان از آرامی وارد زبان عربی شده؛ علمای فقه اسلامی برای دین معانی مختلفی ذکر کرده‌اند...»؛ «... روز بیست و چهارم از هر ماه شمسی در ایران قدیم... در فرهنگ ایران قدیم، فرشته‌ای که موکل بر قلم و روز دین است... لغت دین مشترک بین زبان فارسی و زبان‌های سامی است»، ن. ک: لغتنامه دهخدا، ج ۲۴ ذیل «دین». فرهنگ بزرگ سخن، انوری، ج ۴، ذیل «دین».



اثر عمل یا سخن آن گاه روشن می شود که به نتیجه نهایی برسد و آثارش از هر جهت هویدا گردد. پس، هر عمل و اثری تا به نتیجه نرسیده، مبهم و تاریک است؛ و چون به نتیجه و جزا رسید، روشن می گردد.

هر فعل و عملی دو عالم و دو محیط دارد: نخست محیط تصور، اختیار، عزم و انجام. در این محیط انسان مکلف است، و نتیجه و جزا، که نهایت سیر و اثر عمل است، مجهول و در زیر پرده عوامل و مقتضیات به سر می برد. دوم، محیط ظهور و آثار و جزا یا «یوم الدین» است. در این محیط، مالکیت تنها از آن خداوند است و یکسره از اختیار و اراده بندگان بیرون است. عالم جزای نهایی، چنان عالمی است که آثار و نتایج اعمال و باطن و ملکات انسان از زیر پرده طبیعت و غفلت بیرون می آید و حقایق آن‌ها چنانکه هست از افق تاریک این جهان که تنها ظواهر و سطوح همه چیز از چشم پوشیده است، سر برمی زند. پس این عالم، با همه نورها و جسم‌های نورانی که دارد، شب است و آن عالم روز ظهور کوچک و بزرگ اعمال و فعل و انفعال آثار است و مالکیت آن یکسره برای خداوندی است که به وسیله اعطای اختیار و اراده آزاد، سهم ناچیزی از مالکیت خود را به انسان عنایت کرده و محیط این مالکیت تا سرحد عمل است، آن هم ناتمام. از این حد به بعد که غیرمتناهی است، محیط مالکیت خداوند می باشد که پس از عمل آغاز می گردد تا از افق نهایی سرزند: ﴿يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ﴾<sup>۱</sup>. پس، اضافه «مالک» به «یوم» احتیاج به هیچ گونه تأویل ندارد و بس دقیق و بلیغ است: ﴿سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ﴾<sup>۲</sup>.

۱. «روزی که کسی برای کسی هیچ اختیاری ندارد و در آن روز فرمان از آن خداست». الإنفطار (۸۲)، ۱۹.

۲. «منزه است خدا از آنچه وصف می کنند»، المؤمنون (۲۳)، ۹۱؛ «خدا منزه است از آنچه در وصف می آورند»،



### شرح جمله «ایاک نعبد و ایاک نستعین»

«عبادت»، چنان که بعضی از مفسرین تفسیر کرده‌اند، تنها خضوع نیست. معنای فارسی عبادت بندگی است، یعنی خود را در بند نهادن و این بند را پیوسته بر گردن خود استوار داشتن؛ تسلیم شدن برای هر چه و در برابر هر کس همان بندگی آن است، خواه از جهت احتیاج و خواه از سر رغبت و محبت یا بزرگی و عظمت باشد. لازمه این چنین تسلیم خضوع است. پس نخست بنده، کمال و عظمتی را در محبوب احساس می‌کند، تا آنجا که خود را تسلیم بدون شرط او می‌گرداند و در برابرش سر بندگی فرود می‌آورد، چون به این حد رسید، محبوب معبود می‌گردد.

### پرتو این آیه و تأثیرش

انسان، که از قوا و میل‌های گوناگون ترکیب یافته است، به هر سو که توجه نمود و هر چه را مطلوب پنداشت، به تدریج تسلیم آن می‌شود و بند بندگی آن را به گردن می‌نهد. بدین جهت، به اندازه قوا، میل‌ها و اوهامی که از این‌ها برمی‌خیزد، معبود می‌گزیند. گسستن این بندها آن گاه میسر است که عقل را آزاد گرداند و به ربوبیت عمومی جهان، رحمت عام بی‌پایان، تدبیر و مالکیت مبدأ و تربیت و خیر و رحمت چشم بگشاید. با شعور به این عظمت و قدرت تصرف می‌تواند از بند بندگی غیر او بجهت و از این جهش به این جمله‌ای که ابراز شعور، حرکت، جهش و فنای در اراده اوست، تعبیر نماید.

«ایاک نعبد» با تقدیم ضمیر «ایاک» که حصر و توجه کامل و حرکت را می‌رساند، از حمد و توصیف غایب به سوی حضور و خطاب برگشته، در توصیف به حمد، ربوبیت، رحمت و مالکیت، مطلوب و معبود بحق را می‌یابد و سراسر جهان را پر از صفات او می‌نگرد؛ بلکه جز ظهور این صفات چیزی به چشم او نمی‌آید و جذب و



کشش آن را در وجود خود احساس می‌کند و به عبادت، تقرب و تسلیم کامل به او، آخرین بندهای بندگی غیر او را می‌گسلاند و از آنجا که با اندکی غفلت، جاذبه‌های مخالف او را به بندگی غیر خدا می‌کشاند، تنها قدرت حرکت کافی نیست و برای ادامه آن باید کمک بگیرد. به این جهت، با تکرار ضمیر و تقدّم داشتن آن بر فعل می‌گوید:

«وِإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»: استعانت برای انجام دادن کار دشواری است که قدرت و کوشش کوشا تنها کفایت نمی‌کند. از تکرار ضمیر «إِيَّاكَ» برمی‌آید که دو مطلوب و دو نظر است: نخست توجه به معبود، عظمت و قدرت و کشش او. با این توجه خود را به پیش می‌برد و پیوسته می‌خواهد که هر چه بیشتر به قربش رسد، و چون توجه و همت را با حرکت و پیشرفت هماهنگ نمی‌بیند، و موانع را احساس می‌کند، توجهش به جاذبه‌های مخالف برمی‌گردد، و پای همت را در میان علائق و عواطف گرفتار دیده می‌گوید: «وِإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ». [در این جمله] تکرار ضمیر نیز دلالت بر آن دارد که هر چند با قصد قربت رو به عبودیت پیش رود، باز برای قرب دیگر باید کمک بجوید و باز درخواست کند: «طالقانی و زمانه ما»

ضمیر جمع در «نستعین» (متکلم مع الغیر) گویا برای همین است که برای برداشتن موانع و جستن از این بندها می‌بایست حرکت با نیروی اجتماع باشد؛ زیرا مجموعِ مرکبِ قدرت چند تن بیش از حاصل جمعِ قدرتِ فرد همان چند تن است. یا بگو: با تصاعد هندسی مجموع نیروها بالا می‌رود؛ چنان که قوانین جاذبه، حرکت و سرعت. افزایش مضاعفِ ثواب [نماز] جماعت، به حسب افزایش عدد افراد، روی همین قاعده است. به همین جهت اصل تشریح نمازهای یومیه، به جماعت بوده و فرادا رخصت است. در نماز انفرادی، گرچه ممکن است توجه به مبدأ بیشتر و معارضه‌های نفسانی کمتر باشد، ولی به همان اندازه قدرت مقاومت و



حرکت کمتر است. از آنجا که بندهای بندگی غیر خدا و جاذبه‌های مخالف کمال، بسیار نیرومند است، بریدن آن‌ها و جستن از این دام‌ها جز با تمرکز قدرت در یک جهت، توحید قوا، کمک خواستن و جلب نیروهای مضاعف - که از این دو جمله «ایاک نعبد و ایاک نستعین» فهمیده می‌شود - چاره‌ای نیست. داستان گرفتاری همای بلند پرواز روح و سرانسانی در این دامگاه و راه رستگارش، داستان «حمامة مطوّقه»<sup>۱</sup> کتاب کلیله و دمنه است.

پس، بنده خود را آماده می‌سازد و قدرت خود را در ضمن [قدرت] دیگران، یکجا به سوی او می‌گرداند. (هیئت و ترکیب دو جمله این را می‌رساند).  
تنها این آمادگی و تمرکز قدرت برای جستن و گریز از مرکز بندها کفایت نمی‌کند، مگر آنکه لطف خداوند، که همان کشش و جاذبه اوست، به کمک رسد. گویا همین توجه و اخلاص در استعانت، جلب لطف و کشش است. و این طلب کمک که برای جستن، رستن، تقرب و عبادت است، جز از طرف خداوند نشاید، زیرا یکسره وابسته به لطف اوست؛ بلکه خود کشش و لطف است و با کمک خواستن در موارد دیگر متفاوت است؛ زیرا کمک خواستن در دفاع از حق و جلب نفع، شفا

۱. حمامة مطوّقه. در کلیله و دمنه، داستانی است بدین شرح که: جمعی از کبوتران برای چیدن دانه در صحرائی فرود آمدند، وقتی به چیدن دانه پرداختند خود را در دام یک شکارچی یافتند. هر یک از کبوتران بال و پر می‌زد که خود را از بند برهاند. کبوتر طوقی که رئیس آن‌ها بود همه را دعوت به آرامش کرد و سپس به آنان آموزش داد که همگی یکباره به پرواز درآیند تا به یاری یکدیگر بتوانند دام را بردارند. چون نیروی آن‌ها با هم یکی شد، «با توحید قوا و کمک خواستن و جلب نیروهای مضاعف» دام را برداشتند و به راهنمایی رئیسشان کبوتر طوقی به نزد موشی که دوستی دیرین با او داشت رفتند تا ریسمان دام را بچورد و کبوتران را از بند آزاد سازد. «... صیاد پیش آمد و جال بازکشید و حبه بینداخت و در کمین بنشست. ساعتی بود، قومی کبوتران برسیدند و سرایشان کبوتری بود که او را مُطَوَّقَه گفتند و...». ن. ک: ابوالمعالی نصرالله منشی، کلیله و دمنه، تصحیح و توضیح مجتبی مینوی تهرانی، دانشگاه تهران، ج پنجم ۲۵۳۶، ص ۱۵۶، باب الحمامة المطوّقه.



و روزی از غیر خدا از اسباب و سنت‌های جهان است؛ ولی سنت و سبب منحصر در عبادت، همان کمک خواستن از خداوند است. (پس، بعضی از مفسرین سلف که آیه را برای حصر کمک در چیزهای دیگر هم دانسته‌اند به اشتباه رفته‌اند).

آنچه گفته شد معانی و اسراری است که از نظم و ترکیب این دو جمله فهمیده می‌شود. چه بسا از خلال آن‌ها برق‌هایی زده شده و پرتوهایی از این آیات بر ذهن درخشیده که رخ برتافته یا چنان که تاییده نمی‌توانش تاباند؛ چه هیچ جمله کوتاه و بلند مانندش این معانی را نمی‌رساند، چنان که مثلاً گفته شود: **إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ نَسْتَعِينُ**. **يَا إِنَّمَا نَعْبُدُكَ وَ نَسْتَعِينُ بِكَ**. **يَا نَعْبُدُكَ وَ حَدَّكَ**. **يَا لَكَ الْعِبَادَةُ وَ بِكَ الْاِسْتِعَانَةُ** و مانند این‌ها. این همان اعجاز کلام است که چون حرفی از آن برداشته یا جابه جا شود، مانند آن نگردد و رساتر از آن را کسی نیابد.

«**إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمَسْتَقِيمَ**»: «هدایت» راهنمایی با مهر و محبت و صلاح است، و درباره مقصود خیر گفته می‌شود. و درباره بدی و شر، مجازاً به کار برده می‌شود و برای سرزنش می‌گویند، مانند: ﴿**فَاهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ**﴾.<sup>۱</sup>

صراط در اصل، سراط و معنای لغویش بلعیدن است. چون مخارج «راء» و «طا» با «صاد» نزدیک و با آن‌ها مطابق است، «سین» صدای صاد یافته و قلب به آن شده است. «صراط» در استعمالات به جاده باز و عمومی گفته می‌شود،<sup>۲</sup> گویا به این سبب است که جاده عمومی خود، راهروان را جلو می‌برد و مانند دستگاه هضم در خود می‌کشد. [فرق آن با «سبیل» آن است که] سبیل راه مخصوصی است، اعم از آنکه رو به خیر باشد یا رو به شر؛ و به همه گروه‌ها نسبت داده و اضافه می‌شود:

۱. «و به سوی راه جهنم رهبری‌شان کنید»، الصافات (۳۷)، ۲۳.

۲. «سراط: سراط الطعام والشیء، بالكسر، سراطاً و سراطاناً: یلغهُ... والسيراط: السبیل الواضح، والصراط لغة فی السراط والصاد اعلى لمكان المضارعة و ان كانت السین هی الاصل...» ن. ک: لسان العرب، ج ۷، ذیل لغت: سراط. الزمخشری، الکشاف، ج ۱، ص ۱۵. الطبرسی، همان، ص ۱۰۳.



سَبِيلُ الرِّشْدِ، سَبِيلُ العَمَى، سَبِيلُ الْمُؤْمِنِينَ، سَبِيلُ الكَافِرِينَ.<sup>۱</sup> سبیل چون راه‌های خصوصی ناشناخته است با اضافه به اشخاص شناخته می‌گردد. صراط چون راه عمومی رو به خیر و صلاح و مطلوب فطری عمومی است، توصیف و اضافه به [مفاهیمی] مانند «حق» و «مستقیم» می‌گردد. پس، راه‌های فرعی خصوصی آن‌گاه راه خیر، سلامت و سعادت است که به صراط حق و مستقیم برسد، و آن‌گاه اطمینان بخش است که از روی بصیرت باشد: ﴿وَ أَنْ اَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾<sup>۲</sup> ﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي اَدْعُوا اِلَى اللّٰهِ عَلٰى بَصِيْرَةٍ﴾<sup>۳</sup>.

اگر راه‌های خصوصی زندگی از روی بصیرت نباشد و به صراط مستقیم نرساند، موجب نگرانی و سرگردانی رهرو است. پس، صراط مستقیم خود مطلوب است. و چون کسی در این راه افتاد، راه او را به سوی مقصودش پیش می‌برد و نگرانی و اضطرابش از میان می‌رود و راه، رهرو را به سوی خود می‌کشد.

صراط مستقیم گرچه راه است و راه برای رسیدن به مقصود می‌باشد، ولی برای موجود متحرک راه جو و مستعد، راه مستقیم خود مطلوب است و هر تلاشی برای ادامه زندگی و اضطراب‌ها و نگرانی‌ها برای رسیدن به همان است؛ تا به آن راهی رسد که راه او را برآید و هر چه پیشتر رود اطمینانش بیشتر گردد و در هر قدمی، مطلوب و کمال و نور و بصیرتی بیابد، تا آنجا که شعاع‌هایی از مبدأ کمال و ربوبیت او را دریابد و رشته‌های جاذبه آن بر سرعت حرکت او بیفزاید و به سوی قریش

۱. به جز «سبیل الله» که در آیات بسیاری از قرآن آمده و «سبیل الکافرین» که در قرآن نیامده، این موارد در آیاتی آمده است: سبیل الرشد: الاعراف (۷)، ۱۴۶؛ سبیل العمی: الاعراف (۷)، ۱۴۶؛ سبیل المؤمنین: النساء (۴)، ۱۱۵ و همچنین در برخی از آیات به فرد یا گروه‌های دیگری اشاره شده است چون طاغوت: النساء (۴)، ۷۶؛ مجرمین: الانعام (۶)، ۵۵؛ مفسدین: الاعراف (۷)، ۱۴۲.

۲. «و این که مرا بپرستید این است راه راست». یس (۳۶)، ۶۱.

۳. «بگو این است راه من که من با بینشی به سوی خدا دعوت می‌کنم». یوسف (۱۲)، ۱۰۸.





کشاند. و چون به محاذات<sup>۱</sup> کامل و استقامت گرایید، [یعنی] سبیل به صراط رساند و صراط مستقیم شد، شعاع‌ها از هر سو رهرو را فرا می‌گیرد و دلش را پر از شور و شوق می‌گرداند و از هر جاذبه‌ای رها می‌شود، و سر از پانشناسد تا آنجا که از هر چه، جز انوار عظمت و قدرت است منصرف می‌شود.

به هواداری او ذره صفت رقص کنان      تالب چشمه خورشید درخشان بروم<sup>۲</sup>

سرّ حرکت ذاتی، جوهری، ارادی و اصل تکامل همین رسیدن به صراط است؛ نه آنکه صراط راه به سوی هدف معین و محدودی باشد؛ زیرا کمالات بی حدّ و خداوند برتر از هر کمال است و انسان هم در استعداد محدود نیست، و به هر حدّی و نهایی که رسد آغاز بی‌نهایت است.

اگر مطلوب چیز دیگر و صراط وسیله و طریق [نیل] به آن باشد، باید چنین گفته شود: «اهِدِنَا إِلَيْكَ، الی جَنَّتِكَ... بِالصِّرَاطِ، مِنَ الصِّرَاطِ» و مانند این عبارات. به عبارت و بیان برهانی: حرکت عین بقا و کمال و حیات یا ملازم با این هاست و این‌ها ظهورها و اطوار حرکت‌اند و سکون، نقص و مرگ و فناست:

ما زنده از آنیم که آرام نگیریم      «طالِقْناهُ وَ ما نَهُ ما»<sup>۳</sup>  
موجیم که آسودگی ما عدم ماست

غریزه و فطرتِ طلب بقاء و کمال و گریزان از مرگ و فنا جویای راهی است که پیش برد و در آن توقف و سکون نیاید، و این همان صراط مستقیم است؛ پس طلب صراط مستقیم، مطلوب ذاتی انسان، بلکه هر موجود زنده است؛ چنان که در قرآن

۱. در برابر مقصد قرار گرفت.

۲. حافظ شیرازی، دیوان اشعار، غزلیات، غزل شماره ۳۵۹، بیت ۷؛ مؤلف این بیت را از حفظ چنین نوشته بود، اما در دیوان حافظ چنین است:

تا به سرچشمه خورشید درخشان بروم

به تماشای رخس ذره صفت رقص کنان

۳. کلیم کاشانی، دیوان اشعار، ساقی نامه، بیت ۷:

ما زنده به آنیم که آرام نگیریم

موجیم که آسودگی ما عدم ماست



هر جا و عده صراط مستقیم داده شده، مانند وصول به قرب حق، بهشت و لذات دیگر، به عنوان مطلوب مستقل و مقصود ذاتی یادآوری شده است. به همین جهت: الصراط، با الف و لام، عهد ذهنی<sup>۱</sup> یا خارجی تعریف شده، یعنی آن راهی که معهود و مطلوب هر جوینده و پوینده است، یا راه تکامل موجودات یا مردمی که در راه کمال پیش می‌روند.

المستقیم، می‌گویند مستقیم به معنای مستوی و معتدل است. این کلمه اسم فاعل از «استقام» و مجرد آن «قام» است. استقام هم به معنای لازم آمده: برپاگشت، هم به معنای متعدی: به پا داشت. باب «استفعال»، در بیشتر استعمالات، تکلف، کوشش و طلب را می‌رساند. مانند استخراج؛ یعنی با طلب و کوشش بیرونش آورد. جسم راست چون بر جسمی قرار گیرد، برپا می‌ماند. و خط راست هم به این دلیل مستقیم است. راه مستقیم یا نسبت به خطی فرضی گفته شود، یا نسبت به رهروی است که راه را با استقامت می‌پیماید و راه نیز او را از انحراف و تمایل نگه می‌دارد.

با توجه به معنایی که برای صراط گفته شده، «مستقیم» صفت توضیحی است؛ چه تا راه مستقیم نباشد، صراط نگردد. صراط مستقیم خود مطلوب فطری انسان است، مبدأ و اصل تکامل هم همین است.

۱. عهد ذهنی اصطلاحی است در نحو. عهد ذهنی: «ال» حرف تعریف است، یعنی وقتی بر سر اسمی قرار می‌گیرد آن اسم را معرفی می‌کند، و آن بر سه قسم است: ۱- تعریف عهد، و آن حرفی است که با آن به اسمی اشاره می‌شود که یا معهود ذهنی است یعنی انسان در ذهن خود با آن آشنایی قبلی دارد مانند: «جاء الرجل» هنگامی که میان تو و مخاطب تو دربارهٔ مرد مخصوصی قرار آشنایی وجود داشته باشد؛ یا معهود ذکری است، یعنی لفظی را که قبلاً به زبان آورده‌ای و برای مخاطب تو آشناست، مانند: «اشتریت فرساً ثم بعث الفرس»، اسبی را خریدم سپس آن اسب را فروختم... بنابراین تعریف که می‌فرماید: «الف و لام الصراط عهد ذهنی یا خارجی تعریف شده...» یعنی همان راهی که مطلوب ذهنی انسان است، یا راهی که انسان در واقعیت خارجی با هموار بودن و به مقصد رساننده بودن آن، آشنایی دارد...



## [ تکامل یا هدایت به سوی صراط مستقیم ]

بقای موجودات زنده به اندازه انطباق با تکامل است. میلیاردها موجودات زنده منقرض شده همان‌هایی بوده‌اند که از مسیر تکامل منحرف شده‌اند. علمای طبیعی، مانند: «لامارک»<sup>۱</sup> و «داروین»<sup>۲</sup> و پیروان آن‌ها، مبدأ و منشأ تکامل را احتیاجات طبیعی و تنازع در بقا و انطباق با محیط و بقای اصلح معرفی کرده‌اند و به این نتیجه رسیده‌اند که این عوامل صورت و اعضای موجودات را تغییر می‌دهند و قابل را کامل می‌سازند و ناقابل را فانی می‌گردانند. این‌ها، چون حرکت و تکامل را از احتیاج و تنازع شروع کرده‌اند، پس با انتخاب طبیعی و انطباق با محیط [سیر تکامل را] پایان یافته می‌دانند. پس اصول فرضی تکامل این‌ها، نقض [اصل] تکامل را می‌نمایند، و می‌نگرند پس از آنکه از انقراض نوعی قرن‌ها گذشته، نوع دیگری ظاهر شده که از جهتی شبیه به نوع سابق است و از جهات بسیاری کامل تر است.

طبیعیون چون متوجه شدند که فاصله [زمانی] بسیاری بین انواع است و حلقه‌های این فیلم با هم پیوستگی ندارند، می‌کوشند و لجاجت می‌نمایند تا این شکاف‌ها را با فرضیه‌های ناقصی پر کنند و حلقه‌های گمشده وسط را بیابند. به همین سبب صدها اشکال و نقض از طرف دیگر علمای طبیعی بر این فرضیه‌ها وارد شده است. این‌ها چون خواسته‌اند منشأ تکامل را تنها در محیط، احتیاجات طبیعی و عوامل عضوی بیابند و چشم به همین ظواهر دوخته‌اند، فرضیه‌شان ناقص درآمده و برای پیمودن

۱. لامارک / ژان باتیست لامارک، ۱۷۴۴-۱۸۲۹ م. طبیعی‌دان و از پیشگامان نظریه تکامل، نویسنده کتاب نظام جانوران بی‌مهره است. مطالعات او زمینه‌ای شد برای نظریه تکامل که بعدها با مطالعات داروین مطرح شد.

۲. چارلز داروین؛ ۱۸۰۹ متولد و در سال ۱۸۸۲ فوت شد. طبیعی‌دان بریتانیایی و بنیان‌گذار نظریه تکامل و نویسنده کتاب منشأ انواع است.



این راه دچار مشکلات شده‌اند. با آنکه حق همین است که تکامل از باطن و ذات موجودات به ظاهر آن‌ها می‌رسد و حرکتی در جوهر آن‌هاست؛ چنان‌که نطفه از آغاز تکوین، و پیش از آنکه در محیط مناسب رحم قرار گیرد، شروع به حرکت می‌کند و ابزار می‌سازد و تغییر صورت می‌دهد و خود را به محیط مناسب می‌رساند [پس از آن]، باز راه خود را دنبال می‌کند تا ابزار ادراک و اطلاعش کامل گردد و به صورت انسانی درآید و مراحل حس، تخیل و تعقل را بپیماید. این نمونه پیوسته و کوچک تکامل است. سیر و اطوار سلول در رحم پهن‌اور زمین مانند محیط داخلی و رحم زندگان است؛ زیرا قوانین حیات یکسان است و اگر تفاوتی هست از جهت کمال و نقص می‌باشد که در محیط وسیع زمین، آفات و عوارض سیر تکاملی بیشتر و زمانش طولانی‌تر است. پس چرا این دانشمندان با این همه سر و صدا، از تکامل سلول‌های نطفه‌ای چشم پوشیده‌اند و آن را معلول قوانین تنازع و انتخاب طبیعی و بقای اصلح نمی‌دانند؟! با شباهت ظاهری که سلول نخست نطفه انسان با دیگر حیوانات دارد، چون قدرت تکاملش بیشتر و محیطش آماده‌تر است، سیر خود را ادامه می‌دهد و از جهان انسان سر برمی‌آورد، ولی دیگر حیوانات متوقف می‌شوند. پس موجودات زنده‌ای که در رحم حیوان یا خلال زمین پیش می‌روند، همه رهسپار به سوی عالم انسانی‌اند و از تعقل، آزادی و اراده سر برمی‌آورند و با عقل و اراده آزاد باید این راه را همی بپیمایند و از محیط‌های گوناگون بگذرند، آن دسته‌هایی که از صراط مستقیم تکامل منحرف شدند، یا خود را منطبق با محیط ساختند، متوقف می‌گردند و از «ضالین» یا «مغضوب علیهم» قرار می‌گیرند و محکوم به فنا می‌شوند. پس، چنان‌که انحراف از سیر تکاملی منشأ فنا و انقراض است، انطباق با محیط هم موجود زنده را متوقف می‌دارد و بر اثر توقف منقرض می‌شود، (یعنی به عکس آنچه بعضی از علمای طبیعی می‌گویند).



انسانی که با اراده و اختیار بخواهد این صراط کمال را کامل تر گرداند و در این راه پیش رود می‌بایست مجذوب و منطبق با محیط و محکوم آن نگردد و پیوسته محیط فکری و روحی خود را تغییر دهد و در خط مستقیم قرار گیرد و از انحراف بیندیشد و چون پیوسته در معرض گمراهی و غفلت است، این دعا و درخواست را هم همیشه باید داشته باشد، تا خود مشمول عنایت و مشیت مخصوص مبدأ کمال و هستی گردد.

آیات ۴۵ و ۴۶ سوره شریفه «نور»، با چند جمله مختصر و جامع، دوران‌های حیات را که میلیون‌ها سال بر آن گذشته، از نظر می‌گذراند و تا ظهور انسان و عقل و هدایت به صراط مستقیم می‌رساند:

﴿وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. لَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾.

خداوند هر جنبنده‌ای را از آبی آفرید. پس، بعضی از آن‌ها جنبندگان هستند که بر شکم راه می‌روند و بعضی از آن‌ها بر دو پا راه می‌روند و بعضی بر چهار پا. خداوند همی می‌آفریند آنچه را بخواهد. خداوند بر هر چیزی تواناست. ما به راستی آیاتی روشن کننده را فرو فرستاده ایم و خداوند هدایت می‌کند هر کس را بخواهد به سوی صراط مستقیم.

در جمله مکرر «منهم من یمشی...»، با نظر و توجه به تکامل انواع، لطف و اعجاز در بیان است: بنابر اینکه «من» (مکسوره) نشیبه باشد نه تنها تبعیضیه،<sup>۱</sup> و

۱. من (به معنای از) گاه به معنای تبعیضیه است، یعنی بخشی از چیزی، و گاه به معنای نشیبه است، یعنی از اصل

«مَنْ» موصوله (مفتوحه) بر موجودات عاقل فعلی یا عاقل استعدادی، مانند جنین انسانی، گفته شود، گویا در اینجا که باید «ما» بیاورد «مَنْ» آورده (و مفسّرین را متحیر کرده است)، نظر به همین سیر تکاملی است که به سوی جهان عقل پیش می‌رود و هر نوعی از آن‌ها نسبت به عالم و نوع قبل، به عالم عقل نزدیک‌تر می‌گردد، و با ارجاع ضمیر «هُم» [در «فمنهم»] به مرجع نزدیک، چنین برمی‌آید که گفته شود: برخی از آن نوع پیشین ناشی و جدا شده، جنبندگانی هستند که بر شکم یا دو پا... راه می‌روند. پس، کلمه «مِنْ» (مکسوره) اشاره به نُشوء است و «مَنْ» (مفتوحه) اشاره به ارتقاء و کمال؛ چنان که علمای طبیعی، فلسفه تکامل را فلسفه نُشوء و ارتقاء نیز می‌گویند.<sup>۱</sup>

آن‌گاه در آیه بعد، اشاره به ظهور عقل ممیز انسانی می‌کند که نزول و در دسترس قرار دادن آیات مبینات قولی و تکوینی، برای تمییز و تبیین عقل است تا، با آزادی اراده و تشخیص، مطابق مشیت الهی به سوی تکامل - که همان صراط مستقیم است - پیش رود: ﴿وَاللّٰهُ يَهْدِي مَن يَشَاءُ اِلٰى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ﴾.<sup>۲</sup>

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

→ و منشأ چیزی گرفته شده است، و لذا در اینجا «مِنْهم» یعنی نه تنها برخی از موجودات از «كُلِّ دَابَّة» گرفته شده‌اند و بر روی شکم می‌خزند، برخی از آن‌ها بر روی دو پا و برخی بر روی چهار پا راه می‌روند، بلکه منشأ و سرچشمه همه موجودات زنده نیز از همان آفرینش نخستین خداوند است.

۱. بنا به توضیح بالا، حرف مِنْ (مکسوره) نشان دهنده منشأ و ماده نخستین همه موجودات خزنده و رونده است که آن را نُشوء گویند، و مَنْ (مفتوحه) - که اسم است و برای موجودات با عقل و شعور به کار می‌رود - نشان دهنده ارتقاء و تکامل موجودات از ماده نخستین است که مراحل تکاملی را از ماده به موجود زنده و از موجود زنده بی عقل و شعور به موجودات با عقل و شعور رو به بالا می‌پیمایند.

۲. «و خدا هر که را بخواهد به سوی صراط مستقیم هدایت می‌کند». التور (۲۴)، ۴۶. منظور پدیده‌های آشکار جهان آفرینش است که به شکل آیات قرآن از زبان وحی، و به شکل پدیده‌ها و نمودهای طبیعت در عالم هستی، در دسترس بشر قرار گرفته‌اند تا با اندیشیدن درباره آن‌ها عقل انسان رشد یابد و اصول و قوانین حاکم بر جهان آفرینش را بشناسد و به سوی صراط مستقیم پروردگار حرکت کند و تکامل یابد.



در سوره «هود» آیه ۵۶ با بیان دیگر، سلطه و نفوذ تربیت و تکامل را بر همه جنبنندگان می‌رساند:

﴿ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴾

هیچ جنبنده‌ای نیست مگر آنکه خداوند به دست دارنده ناصیه آن است، چه پروردگار من بر صراط مستقیمی است.

«ناصیه» موی جلوی سر است. گویا اشاره و استعاره است از محل و مرکز ظهور تکامل؛ چنان که در سوره «علق» نسبت خطا و کذب را به ناصیه داده: ﴿ نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ خَاطِئَةٍ ﴾<sup>۱</sup> زیرا مغز است که به وسیله سلسله اعصاب، ادراکات را ضبط و ثبت می‌کند و به میراث در أعقاب همی باقی می‌گذارد و پیوسته ساختمان اعصاب و مغز کامل تر می‌شود و جلو می‌رود. سر رشته این تربیت و تکمیل به دست ربوبیت خداوند است. مراحل محسوس و واضح تکامل، از طبیعت بسیط و مرکب عناصر به سوی غریزه و از آن به سوی مراحل ادراکات حسی، وهمی و خیالی تا ظهور عقل فطری و تکامل علمی پیش می‌رود.

نخستین جهش مرکبات طبیعی ظهور حیات و غرایز است. در این جهش، غرایز جنبنندگان را به تلاش برای یافتن غذا، تولید و دفاع وامی‌دارد. جهش دوم، پیدایش حواس و ادراکات ظاهری است که غرایز را هدایت و تکمیل می‌کند، زیرا تشخیص غذا، مسکن و محل، تولید، ملایم و غیر ملایم به وسیله حواس است. پس از آن، حواس باطنی پدید می‌آید که ادراکات ظاهری و باطنی را ثبت و ضبط می‌کند. اما از آنجا که حواس و ادراکات جزئی دچار اشتباه شوند - مانند اشتباه در دوری و نزدیکی، کجی و راستی - ادراکات کلی و استدلال که اثر عقل فطری است،



پدید می‌آید. عقل، ادراکات و محسوسات و غرایز را هدایت و تکمیل می‌نماید. این دوره‌ها و مراحل، چنان که در تکوین انسان ظاهر است، در انواع هم باید چنین باشد. تکمیل و تغییر اعضاء و جوارح و سازمان عصبی و مغزی از آثار و ظهور همین تربیت و تکامل معنوی و باطنی است: ﴿إِنَّ رَبِّيَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾. آیا با طلوع عقل فطری از افق غرایز و حواس، کمال مطلوب حاصل می‌شود و در اینجا دیگر تربیت و هدایت متوقف می‌گردد؟ با آنکه طلیعه فطرت تنها آمادگی برای جهش و آزادی از جهان حیوانات است، عقل فطری پیوسته در بند حواس و غرایز و بلکه محکوم آنهاست؛ و شعاع‌های کوتاه و کم نور آن، حق و باطل را در نظر، و صلاح و فساد را در عمل، از هر جهت روشن نمی‌سازد و در معرض طغیان و کوران هواها و شهواتی که از منفعت طلبی، لذت جویی و غرایز برانگیخته می‌شود خاموش و محکوم می‌گردد، چنان که گویا چنین جهش و تحولی در حیات وجود نیافته است. اگر پرتو هدایتی به کمکش نرسد و مستقل و حاکم نشود، تکامل متوقف، بلکه معکوس خواهد شد. پس، هدایت نهایی که هدایت دین - وحی و الهام - است به [حکم] قانون خلقت که همان قانون تکامل است، ناچار باید باشد. در مسیر احتیاج، تجربیات و اکتشافات می‌تواند عقل فطری را آماده و مقتدر سازد ولی مستقل و آزاد و حاکم نمی‌گرداند. به فرض آنکه با کندی و طول زمان تک تک مردمی به این مقام رسند، سرعت و عمومیت ندارد.

هدایت غریزی، حسی و فطری بیرون از اراده و خواست است. پس از طلوع فطرت که سرآغاز اراده و اختیار است، تکمیل و استقلال و استقامت عقل فطری مربوط به اراده و خواست یعنی آمادگی و قابلیت اختیاری است. پس مقصود از دعای «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» هدایت گذشته غیراختیاری نیست.





اگر «ما» اشاره به حقیقت و فصل ممیز انسان<sup>۱</sup> که همان «عقل فطری» و استعدادی است باشد، در این دعا درخواست دوام هدایت و تکمیل آن است؛ یعنی پرده غفلت و جهل را از عقل ما بردار و از انحراف و لغزشش باز دار و به فعلیت و کمالش برسان و مستقل و مستقیمش بدار و ادراکات اجمالی و نظری ما را اکتسابی و تفصیلی ساز. و اگر مراد از «ما» مجموع جنس و فصل انسان<sup>۲</sup> باشد، یعنی همه قوا و غرایز و ادراکات ما را در پرتو هدایت هماهنگ و مستقیم پیش ببر. و چون استعداد کمالی همه موجودات و جنبندگان در سرشت انسانی تحقق یافته، این دعا می تواند زبان استعداد همه باشد، یعنی همه را بر این صراط تکامل مستقیم بدار.

خلاصه، هدایت دین است که عقل فطری را مستقیم می دارد و در روابط عمومی و هر جانب زندگی آثار خیر و شر را می نمایاند: ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾<sup>۳</sup>. چون نظام دینی و تعلیم دستورات و مقررات کلی دین و بیان معارف مبدأ و معاد بوسیله پیمبران تبلیغ و تکمیل شده پس مانند هدایت

### کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۱. آنچه انسان را از دیگر حیوانات جدا می کند فصل ممیز انسان است، «مثلاً ناطق فصل انسان است که او را از سایر امور مشترکه جنسی که حیوانیت باشد، ممتاز و جدا می کند». (دکتر سید جعفر سجادی، فرهنگ علوم عقلی، ص ۴۴۳). آیت الله طالقانی فصل ممیز انسان را «عقل فطری» دانسته است که هر انسانی استعداد داشتن آن را دارد.

۲. جنس و فصل انسان: «جزء ذاتی میان انواع مختلف الحقایق را جنس می نامند... هر کلی که مشترک میان چند نوع مختلف الحقایق شود جنس است... مثلاً حیوان برای انسان و سایر حیوانات جنس است. جنس و فصل در وجود متحدند مانند ماده و صورت خارجی در اجسام، و همان طور که ماده و صورت بدون یکدیگر محقق و موجود نمی باشند، جنس و فصل هم بدون یکدیگر موجود و محقق نخواهند بود (همان منبع). منظور آیت الله طالقانی از مجموع جنس و فصل انسان، همه قوا و غرایز و ادراکات انسان است که برخی به جنس حیوانی انسان مربوط است و برخی به جنس انسانی او.

۳. «پس روی خود را با گرایش به حق برای دین برپادار؛ همان سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است».



غریزی و فطری مورد درخواست بنده نیست، آنچه پیوسته باید درخواست شود هدایت در تشخیص و تطبیق است تا به عنایت و لطف ربوبی معارف آن را بفهمد و نیات و اعمال خود را با آن منطبق گرداند، چون از این جهت همواره انسان در معرض انحراف و لغزش است پس باید این دعا همیشگی باشد.

### از نظر روایات

از امیرالمومنین علیه السلام در تفسیر این آیه چنین روایت شده است که: «آن توفیق که در گذشته روزگار ما را به اطاعت تو داشته پیوسته دار تا در آینده عمر هم تو را اطاعت نمایم». <sup>۱</sup> از امام صادق علیه السلام [نقل] است که «یعنی ما را به ملازمت راهی رهنمایی نما که به دوستی و بهشت تو رساند، و از هواها و آرایبی که ما را دچار رنج

۱. «... اهدنا الصراط المستقیم قال: ادم لنا توفیق الذی به اطعناک فی ما مضی من ایامنا حتی تطیعک کذلک فی مستقبل اعمارنا». اصل این حدیث در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری آمده است (تحقیق مدرسه امام مهدی (عج)، قم، ۱۳۰۹ هـ. ق، ص ۴۴، ح ۲۰)، سپس شیخ صدوق آن را در معانی الاخبار از همان تفسیر نقل کرده است: (صدوق، معانی الاخبار، مکتبه المفید، قم، ص ۲۹، ح ۴)؛ الحویزی در تفسیر نورالثقلین: (دارالکتب العلمیه، قم، دوم، ج ۱، ص ۲۱، ح ۹۵) و مجلسی در بحار الانوار: (همان، ج ۲۴، ح ۹)، آورده است و همگی آن را از امام عسکری علیه السلام نقل کرده اند. سند محمد بن القاسم المفسر الاسترآبادی در این کتاب این چنین است: حدیثی یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد بن سیار عن ابویهما عن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام. اما بجز مرحوم آیت الله طالقانی در این جا برخی دیگر هم این حدیث را به امام علی بن ابی طالب علیه السلام نسبت داده اند. ظاهراً اشتباهی که اینجا صورت گرفته است این است که در سند: «... بن علی بن ابی طالب» را «عن علی بن ابی طالب» دیده اند یا به اصل روایی آن رجوع نکرده اند، ن. ک: فیض کاشانی، تفسیر صافی، دارالکتب الاسلامیه، اول، ۱۴۱۹ هـ. ق - ۱۳۷۷ هـ. ش، ج ۱، ص ۱۲۶؛ الطباطبائی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، اسماعیلیان، پنجم، ۱۴۱۲ هـ. ق - ۱۳۷۱ هـ. ش، ج ۱، ص ۳۸. با اینکه علامه طباطبائی از معانی الاخبار صدوق نقل کرده است ولی معانی الاخبار عن علی بن ابی طالب را ندارد.

و فنا می گرداند، بازدار»<sup>۱</sup> چنان که از این دو روایت برمی آید، مقصود از طلب هدایت دوام اطاعت و نگه داری از هواها و آرایبی است که به صورت دین درمی آید و موجب انحراف از صراط مستقیم می شود، چه رنگ و صورت غرور انگیز از انحراف های دینی، خطرش از بی دینی بیشتر است.

اگر «فاتحة الكتاب» از نخستین سوره ها [ی نازل شده] باشد - چنان که از بعضی روایات استفاده می شود<sup>۲</sup> و جزء نماز [بودن آن قرینه ای] است بر آن -<sup>۳</sup> مسلمانان اولیّه توضیح و بیان بیشتری از وحی می خواستند؛ پس از آن دیگر مسلمانان باید پیوسته طالب فهم و تشخیص و اجتهاد باشند.

بنابر آنچه گفته شد، «صراط» همان گونه که در روایات از رسول خدا ﷺ و ائمه هدی ﷺ رسیده: «اسلام آیینی است که جز آن نزد خدا پذیرفته نیست»<sup>۴</sup> و «صراط مستقیم در دنیا چنان راهی است که از غلو باز دارد و از تقصیر برتر آرد و رهرو را

۱. «قال جعفر بن محمد الصادق عليه السلام في قول عز وجل «اهدنا الصراط المستقيم» قال: يقول: ارشدنا الى صراط المستقيم، ارشدنا للزوم الطريق المؤدى الى محبتك والمبلغ دينك والمانع من التبع اهواننا فنعتبب أو أن نأخذ بآرائنا فهلك»، التفسير الامام العسكري، همان، ذیل حدیث ۲۰. امام صادق علیه السلام گفت: پروردگاری می فرماید [بگویند: ما را به راه رشد ببر، ما را به پیوسته حرکت کردن در راهی راهنمایی کن که آن راه رساننده ما به سوی محبت تو باشد و رساننده به دینت، و جلوگیری از پیروی کردن ما از خواسته های درونمان که در نتیجه آن نابود شویم، و بازدارنده ما باشد از اینکه بخواهیم به رأی و نظر خودمان عمل کنیم که در نتیجه آن هلاک شویم.

۲. زمخشری در کشاف از ابن عباس و مجاهد نقل می کند: «أن أول سورة نزلت «اقرأ» و اکثر المفسرين الى أن أول سورة نزلت فاتحة الكتاب»، ن. ک: الزمخشری، الکشاف، بیروت، دارالکتاب العربی، ج ۴، ص ۷۷۵؛ الطبرسی، همان، ج ۱۰، ص ۷۸۰؛ معرفت، محمد هادی، تلخیص التمهید، مؤسسة نشر الاسلامی، قم، دوم، ج ۱، ص ۷۸ به نقل از اسباب النزول واحدی ص ۱۱.

۳. «فاتحة الكتاب» از سوره های مکی شمرده می شود، ولی برخی می گویند دوبار نازل شده است: یکبار در مکه و بار دیگر در مدینه.

۴. «إنه دين الله الذي لا يقبل من العباد غيره. عن محمد بن الحنفية»، ن. ک: الطبرسی، همان، ج ۱، ص ۱۰۴.



مستقیم گرداند، و در آخرت راه به سوی بهشت است.<sup>۱</sup> مضمون روایت دیگری که مرحوم فیض در تفسیر صافی آورده چنین است: «صورت و حقیقت انسانیت، راه مستقیم به سوی هر خیر و پلی است که میان بهشت و جهنم کشیده شده است».<sup>۲</sup> صورت حقیقی انسان عقل فطری است که به وسیله راهنمایی دین باید مستقل و آزاد گردد، بنابر اتحاد عاقل و معقول، راه و رهرو یکی می شود که پیوسته نتیجه را مقدمه قرار می دهد و مقدمه به نتیجه دیگر می رساند؛ و هر فکر و ادراک تازه ای منشأ عمل و اثر می گردد و اعمال و آثار منشأ اخلاق و ملکاتی می شود و همی در فکر و اخلاق و آثار و مکتسبات پیش می رود.

در چند روایت دیگر از طریق خاصه<sup>۳</sup> [آمده است]: «صراط مستقیم، امیرالمؤمنین علیه السلام، ائمه هدی و معرفت آنان است»<sup>۴</sup> چون نمونه کامل عقل مستقل ایمانی و فضایل خلقی و روش عالی عمل این ها هستند، شناسایی خُلق و عملشان [آدمی را] از هر انحراف و لغزشی باز می دارد و نظر داشتن به سمت حرکتشان، به سوی صراط هدایت پیش می برد. چنان که امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه ۹۶ نهج البلاغه

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۱. «و الصراط المستقیم هو صراطان: صراط فی الدنیا و صراط فی الآخرة. فاما الطريق - الصراط - المستقیم فی الدنیا فهو ما قصر عن الغلو، وارتفع عن التقصیر، واستقام فلم يعدل الی شیء من الباطل؛ و الطريق الآخرة: طریق المؤمنین الی الجنة الذی هو مستقیم، لا يعدلون عن الجنة الی النار و لا الی غیر النار سوی الجنة»، التفسیر الامام العسکری، همان، ص ۴۴، ح ۲۰.

۲. «و روی عن الصادق علیه السلام: ان الصورة الانسانية هی الطريق المستقیم الی کل خیر، والجسر الممدود بین الجنة و النار»، فیض الکاشانی، همان، ص ۱۲۷.

۳. طریقه خاصه و عامه اصطلاحی است در علم حدیث. طریق خاصه یعنی روایت از طریق شیعه و طریق عامه یعنی از محدثان اهل سنت رسیده است.

۴. «عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز و جل: «اهدنا الصراط المستقیم» قال: هو امیر المؤمنین علیه السلام و معرفته و الدلیل علی انه امیر المؤمنین علیه السلام قوله عز و جل: «وانه فی ام الكتاب لدینا لعلی حکیم» و هو امیر المؤمنین علیه السلام فی ام الكتاب فی قوله عز و جل «اهدنا الصراط المستقیم»، الصدوق، معانی الاخبار، همان، ص ۲۸، ح ۳.



می گوید: «انظروا اهل بيت نبیکم فالزموا سمتهم و اتبعوا اثرهم، فلن یخرجوکم من هدی و لن یعیدوکم فی ردی؛ فان لبدوا فالبدوا و ان نهضوا فانهضوا. و لا تسبقوهم فتضلوا؛ و لا تتأخروا عنهم فتهلكوا»<sup>۱</sup> (چشم به اهل بیت پیامبر خود داشته باشید و ملازم سمت حرکت آنان باشید و از آثار آنان پیروی نمایید، چه آنان شما را از صراط هدایت هیچ گاه بیرون نخواهند برد، و به سوی پرتگاه گمراهی باز نخواهند گرداند، اگر به جای ایستادند بایستید؛ اگر به پای خاستند برخیزید؛ از آنان پیشی نگیرید که گمراه شوید، و عقب نمانید که هلاک گردید).

از امام صادق علیه السلام است: «صراط راه به سوی شناسایی خداست؛ و آن دو صراط است: صراط در دنیا و صراط در آخرت. صراط در دنیا امام مفترض الطاعة است؛ کسی که در دنیا او را بشناسد و پیروی از هدایتش کند، از صراطی که پل جهنم است در آخرت می گذرد. و کسی که او را نشناسد قدمش می لغزد و در آتش جهنم پرت می گردد»<sup>۲</sup>.

از آنچه تا این جا در معنای صراط گفته شد و از مضمون دیگر آیات و روایات چنین می فهمیم که صراط را حقیقت و واقعیتی است که همان راه تکامل و قرب به مبدأ کمال است؛ و به حسب عوالم و مراتب ادراک بشری، به صورتها و تعبیرات مختلف درآمده است و تعبیر نهایی از آن پل روی جهنم است که صاحبان عقل و تکلیف باید از آن بگذرند. این حقیقت را نیز، مانند هر حقیقت [دیگر]، عقول و

۱. نهج البلاغه: فیض الاسلام، خطبة ۹۶.

۲. «عن المفضل بن عمر قال: سألت ابا عبد الله علیه السلام فی الصراط فقال: هو الطريق الی معرفة الله و هما صراطان: صراط الدنیا و صراط فی الآخرة. و اما الصراط الذی فی الدنیا فهو الامام المفترض الطاعة؛ من عرفه فی الدنیا و اقتدی بهداه مر علی الصراط الذی هو جسر جهنم فی الآخرة و من لم يعرفه فی الدنیا زلت قدمه عن الصراط فی الآخرة فتردی فی نار جهنم»، معانی الاخبار صدوق، باب معنی الصراط، حدیث ۱.



ادراکات بشری به اندازه قدرت و ضعف تفکر، به صورتی درک می‌کند و در عالم خیال و حس نیز به صورت‌های مختلفی درمی‌آید، چنان‌که راه و روش و هدف‌های هر فردی در رفت و آمدها و زندگی روزانه‌اش به صورتی درمی‌آید که در عالم خیال و عقل صورت دیگری دارد؛ و در خواب، همچون راه هموار آسان یا راه‌های پرپیچ و خم تاریک و پرتگاه‌های هراس‌انگیز می‌نماید. عقل آزاد و طریق کمال، در حقیقت راه یا پلی است بالای پرتگاه شهوات و هواها، کسی می‌تواند از آن بگذرد که نور ایمان رهنما و نیروی عمل نگهدارش باشد و پیروی از امام به حق نماید. با این نور و نیرو و جذب می‌توان از جاذبه غریز رهایی یافت و از میان آتش شهوات برتر آمد و از انحراف به افراط و تفریط مستقیم گردید و شتابان، یا چون برق - چنان‌که در روایات آمده - عبور کرد<sup>۱</sup> و در هر اندیشه و خلق و عمل کوچک و بزرگی هدایت به صراط مستقیم را خواست و چشم به پیشوای حق داشت. سستی این جاذبه و غفلت از این دعا موجب انحراف و سقوط است؛ چنان‌که انحراف به سوی شهوات، شعله‌های حرص و طمع را می‌افروزد و قوای خیر، حق‌جویی، عفت و غیرت را می‌سوزاند و محیط چنین مردمی را سراسر خشم و بدبینی و بداندیشی و حق‌کشی فرا می‌گیرد. تفریط یا تعطیل غریز هم موجب فقر، زبونی و سقوط فکر و اخلاق و اجتماع است. این راه وسط - چنان‌که در روایات آمده - بس باریک و دشوار است و جز باکشش ایمانی و اخلاص و بصیرت نتوان پیمود.

«صراط الذین أنعمت علیهم». «نعمت»، به معنای آسایش و وسیله زندگی است. برای آدمی که موجودی اندیشنده رونده است، جز هدایت به راه مستقیم - که پس از تشخیص مقصد و مطلوب است - آسایشی نیست. «إِنَّ الْحَيَاةَ عَقِيدَةٌ وَ



جهاد<sup>۱</sup>. رهرو و مسافری که سر منزل و راه را بشناسد، رنج سفرش آسان می شود و از کم و کاست زاد و توشه نمی هراسد؛ مال برایش و بال و خود و هر چه دارد در معرض فنا و زوال است.

هر که وی از راه حق گشتی جدا بی نوا شد گر چه دارد صد نوا<sup>۲</sup>

در آیه دیگر، صاحبان این نعمت را به حسب مراتب بیان کرده است: ﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ﴾<sup>۳</sup> آنان که خدا و رسول را اطاعت کنند، پس این بزرگان با کسانی همراهند که خداوند بر آنها نعمت ارزانی داشته، از [جمله] پیامبران و تصدیق کنندگان نخستین و شهیدان [شاهدان] و شایستگان).

قافله‌هایی که وارد عرصه این جهان شدند و درگذشتند، با آثار نیک و بد و خیر و شری که از خود باقی گذاردند، صراط مستقیم و غیر مستقیم را رسم نمودند، آنچه داشتند و به خود بسته بودند فانی شده نتیجه و اثر باقی آمد و رفتشان همین بوده است. عموم مردم این گونه حقایق را، با مثال و نمونه‌های تاریخی می‌توانند درک و تصور کنند، بلکه تاریخ جز اعمال و حرکات مستقیم و غیر مستقیم گذشتگان نیست، دیگر مطالب، نتایج و آثار آن اعمال است. گذشتگان بشر، با همه آداب و رسوم و قدرت و تمدنشان، مانند جانوران ریز و درشت یا در صراط مستقیم تکامل پیش

۱. گرچه این عبارت مشهور را برخی به امام حسین علیه السلام نسبت می‌دهند ولی در مصادر روایی اثری از آن نیست، بلکه برگرفته از شعری عربی است:

قف دون رأيك في الحياة مجاهداً  
إن الحياة عقيدة و جهاداً

ن. ک: موسوعة كلمات الامام حسين عليه السلام، تحقيق مركز تحقيقات باقر العلوم عليه السلام، مقدمه، ص: ح. جعفری، محمد تقی، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، اول، ۱۳۶۰، ج ۸، ص ۱۱۸.

۲. این بیت برگرفته از مولوی، مثنوی معنوی، دفتر اول، به تصحیح نیکلسون، سرآغاز بیت ۲۸ است و اصل بیت در مثنوی چنین است: هر که او از هم‌زبانی شد جدا...

۳. النساء (۴)، ۶۹.

رفتند و فرد و نوع و آثار خود را باقی گذاردند؛ یا متوقف و بزودی منقرض شدند و یا منحرف شده و پس از چندی از میان رفتند. این روح و فلسفه تاریخ امم و ملل است و درباره هر زنده و متحرکی صادق است.

در روایات «مغضوب علیهم» بر یهود تطبیق شده است و «ضالین» بر نصارا.<sup>۱</sup> نظر به وضع روحی و اخلاقی یهود و نصارا، اینان مصداق‌های واضح‌اند؛ زیرا طرز تفکر عمومی یهود سرپیچی از حق و کمال است. یهود، به سبب تربیت نژادی و غرور دینی، جهان و مردم آن را ملک و مال خود می‌داند و چنین معتقد است که خدا خدای یهود و دنیا از آن یهود و مردم آن، بردگان یهود و سرای جاودان برای یهود است. اثر این گونه عقیده و غرور، کشته شدن روح خیر و رحمت و عواطف و فضایل انسانی است. مردمی که این معانی و فضایل را فاقد شدند روح تکامل و قدرت معنوی نخواهند داشت و به جای قدرت معنوی، به ماده و پول بیش از حد علاقه‌مند می‌شوند، و بدون هیچ‌گونه خدمت و مبادله درستی، از هر راه و به هر صورت، هدفشان جمع ثروت می‌گردد، تا آنجا که کوشش برای علم و صنعت و انتساب به آیین هم در نظر آن‌ها مقدمه‌ای برای [کسب] قدرت مالی است. این خلق و روحیه است که آن‌ها را مورد خشم خدا و خلق و نظامات عالم قرار داده از تکامل معنوی و فضایل خلقی، که علم هم وسیله‌ای برای آن است بازداشته است. «غضب» حالت نفسانی و اثر آن دور داشتن است، بر خلاف رحمت. غضب مانند هدایت، به خداوند نسبت داده نشده، زیرا هدایت، لطف مخصوص خداوند، و غضب، اثر خلق و عمل [مخلوق] است. هدایت تنها از اوست، غضب از محیط و هستی

۱. «عن حریر عن ابی عبدالله علیه السلام... قال: المغضوب علیهم و الضالین اليهود و النصاری»، علی بن ابراهیم القمی، همان، ص ۴۲؛ و هم چنین: الحویزی، التفسیر، همان، ص ۲۵، ح ۱۱۱؛ التفسیر الامام العسکری، همان، ص ۵۰، ح ۲۳؛ الطبرسی، همان، ج ۱، ص ۱۰۸؛ و از منابع اهل سنت هم ن. ک: السیوطی، الدر المنثور، دار احیاء التراث العربی، بیروت، اول، ۱۴۲۱ هـ. ق. - ۲۰۰۱ م، ج ۱، ص ۳۷-۳۸.





منعکس می‌گردد.

نصارا گر چه از جهت کمالات عقلی و خلقی و عواطف انسانی پیش رفته‌اند، ولی در آن زمان، برکناری از زندگی و بریدن علاقه از زن و فرزند و دنیا را شرط رستگاری و کمال معنوی می‌پنداشتند و از صراط مستقیم منحرف و گمراه گشتند. این افراط در توجه به ثروت و مادیات که اساس و پایه تمدن غربی مسیحی است و دنیا را مضطرب کرده و آسایش را بر ساکنین این سیاره ربوده، واکنش همان تفریط و رهبانیت ساختگی است.

عطف به «لا»، این رامی‌رساند که این‌ها دو دسته ممتازند و «مغضوب علیهم» که با «غیر» آمده، فاصله‌اش از صاحبان نعمت بیشتر از «ضالین» است؛ یا در جهت مقابل قرار گرفته‌اند و گمراهان (ضالین)، چون راهی دارند و گمراهند، به دسته نخستین نزدیک‌ترند؛

﴿وَلْتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَىٰ﴾<sup>۱</sup>.

[نگرشی به سورة حمد] با دیده پاک عقل فطری

کتابخانه آنلاین «مقانی و زمانه ما»

اکنون که از حمدستان و بوستان حمد دور می‌شویم، بار دیگر نظری به آیات آن بیفکنیم:

آدمی که با فطرت درخشان و پاک، چشم به این عالم می‌گشاید سراسر آن را جمال و نعمت و کمال و حکمت می‌نگرد و در درون خود خواست و جنبشی شدید به سوی کمال و بقا احساس می‌کند، ناچار جمال و نعمت و حکمت هستی، عقل فطری را به سوی اصل و سرچشمه آن‌ها پیش می‌برد و ظهور این‌ها را از مبدأ

۱. «قطعاً کسانی را که گفتند ما نصرانی هستیم نزدیک‌ترین مردم در دوستی با مؤمنان خواهی یافت».



غیرمتناهی در کمال و هستی درک می‌نماید و زبانش به کلمه «الْحَمْدُ لِلَّهِ» گویا می‌گردد؛ آن مبدئی که عنایت تربیتش با دو گونه رحمت، همه عوالم را فرا گرفته است و اعمال و آثار را با تصرف مالکانه‌اش به سوی بقا می‌برد. این جاست که [انسان] خواست و مطلوب و مقصود حقیقی خود را در پرتو این صفات می‌یابد. چون مطلوب را تشخیص داد، از پراکندگی به سوی او می‌گراید و تنها از او کمک می‌جوید: «ایاک نعبد...» پس از این درک و تشخیص و آمادگی، نیازمند به راهی است که در آن انحراف و لغزش و توقف نباشد. ناچار این را هم باید از همو بخواهد، چه عقل بشری از تشخیص آن ناتوان است؛ راهی که به هدایت او تشخیص دهد و به کمکش پیش رود و با بصیرت ایمانی خود با راه و روش گذشتگان تطبیق نماید.

چون هدایت به راه مستقیم، مبدأ و سرچشمه هر خیر و سعادت است، طلب آن در متن سوره «حمد» آمده و این سوره جزء مکمل نماز قرار گرفته است: «لَا صَلاةَ إِلَّا بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ»<sup>۱</sup>. هیچ جمله و کلمه‌ای مانند این دعا در اطراف زمین پیوسته و هماهنگ گفته نمی‌شود. در هر شبانه روز که نور با جمال و جلالش بر آفاق زمین دامن می‌گستراند و باز می‌کشد و در فصول طلوع و غروب آفتاب، میلیون‌ها مسلمان، پراکنده و در صف، هر یک ده‌ها بار این جمله را می‌گویند و می‌شنوند. این دعا جامع و فاتحه هر خیر است و این سوره جامع قرآن، اُمّ الکتاب و فاتحه آن است، زیرا اصول قرآن و فهرستش به طور جامع در این سوره است.

۱. «هیچ نمازی درست نیست مگر به خواندن فاتحه‌الکتاب». این عبارت معروف، مدرک شیعی ندارد گرچه محتوای آن وجود دارد، اما به این عبارت در کتب روایی اهل سنت آمده است. ن. ک: السیوطی، همان، ص ۱۵ و اگر در برخی کتب روایی شیعی هم آمده است منشأ آن همان روایتی است که اهل سنت از پیامبر ﷺ نقل کرده‌اند. ن. ک: النوری، مستدرک الوسائل، مؤسسه آل البیت، بیروت، ج ۴، ص ۱۵۸، ح ۴۳۶۸/۸؛ الاحسائی، عوالی اللثالی، سیدالشهداء، قم، ۱۴۰۳ هـ. ق. ۱۹۸۲ م، ج ۱، ص ۱۹۶، ح ۲-۳.



آیات حکیمانه قرآن راجع به پنج مطلب: مبدأ، معاد، انسان، احکام و گذشتگان است. سوره حمد هفت آیه و هر آیه مشتمل بر دو جمله یا دو کلمه است که اصول و ریشه و امّ الكتاب اند و آیات دیگر، فروع و شاخه‌های آن‌هاست. گویا به همین جهت یکی از نام‌های این سوره «سبع المثانی» است. و گفته‌اند از آن جهت است که در هر نماز این هفت آیه دو بار باید خوانده شود و از جهت آنکه اصول مطالب قرآن در این سوره فشرده است، گویا قرآن مستقلاً است؛ چنان که در آیه سوره «حجر» مستقل یادآوری شده و قرآن عطف به آن گردیده است: ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنِ الْعَظِيمِ﴾<sup>۱</sup>.

آغاز سوره حمد به توصیف خداوند از طریق نعمت‌ها و صفات مشهود اوست و با صفت ربوبیت و دو نوع رحمت، ظهور ذات و اراده‌اش را در عوالم وجود بیان داشته است؛ وصف مالکیت روز جزا تصرف قاهرانه‌اش را در عالم و تحول عمومی عالم و سرّ معاد را می‌رساند. خطاب از زبان بنده «ایاک نعبد...» و حصر عبادت، معرفت استعداد انسان است برای تحول و تکامل که تنها ممیز و مشخص آدمی همین است. صراط مستقیم به صورت تشریح، قوانین و شریعت می‌باشد. پایان سوره، اسرار و علل موت و حیات و ترقی و انحطاط افراد و ملل گذشته را [بیان می‌کند]. این‌ها بذرها و اصول مطالب پنج‌گانه سراسر آیات قرآن است.

۱. «و به راستی به تو سبع المثانی [= سوره فاتحه] و قرآن بزرگ را عطا کردیم». الحجر (۱۵)، ۸۷.